پیام شهر قزوین

هفته نامه اطلاع رسانی شهرداری قزوین

صاحب امتیاز: شهرداری قزوین

مدیرمسئول: عادله مهرابی

صفحه آرایی و گرافیک: محمد (مرتضی) ملاعلیا

چاپ: موسسه ایران چاپ

آدرس: قزوین، خیابان آیت اله کاشانی (باغ دبیر)، کوچه آزاد، پلاک۲، هفته نامه پیام شهر.

شماره تماس: ۳۳۲۳۱۲۴۱ نمابر: ۳۳۲۳۱۲۴۲

وب سایت: payameshahr.qazvin.ir پست الکترونیکی: payamshahr98@gmail.com

استفاده از مطالب و عکس های نشریه با ذکر منابع آزاد است.

سه شنبه ۵ آذر ماه ۱۳۹۸ | ۲۸ ربیع الاول ۱۴۴۱ | شماره ۳۵۱

شهر کتاب

ماهی که خورشید است

سعید عاشقی

این روزها به لطف فضاهای مجازی و رسانه های متکثر شبکه ای، حال و هوای شعری- ادبی و غیر ادبی مان هم مانند کره زمین رو به گرمی و داغ تر شدن است و این حرارت و التهاب، بدون شک هیچ ربطی به تب تند و عرق سرد (البته از نوع غیر الکی اش) ندارد. چرا؟ که اگر داشت از هم اکنون ساکنان قطب شمال و جنوب، اعم از خرس‌ها و گوزن‌ها و سگ‌های سورتمه کش و همنوعان اسکیموی مان به فکر فراهم آوری کرم‌های ضد آفتاب و کولرها و چیلرهای چند هزار و عینک های دودی و سرمایه گذاری‌های کلان برای برگزاری تورهای تابستانی در میانه زمستان نمی افتادند.

علی ای حال از این حرفها که بگذریم زمین در حال از دست دادن ضخامت لایه های خود است و آدم‌ها رو به وخامت و فخامت (اصالت و ارجمندی) واژه ایست که شاید از فرط تفریط در ناگزیری از بقا، رو به انقراض .

در این وانفسا اما باز جای شکرش باقی است که گهگاهی با آثاری روبه‌رو می‌شویم که مولف- شاعر یا عرضه کننده اش جدای از نگرش و دغدغه های عاطفی، ذهنی، فکری و شخصی خود، لااقل از اشراف، آگاهی و تشخیص لازم برای پرهیز دادن ذهن و ادراک مخاطب از انحراف های معیاری و عرفی مرسوم در حوزه فعالیت خود برخوردار است و به فرض صرف ترکیب چند رنگ، خطوط و طرح یا درهم آمیختگی و کولاژ واره کردن تعدادی سطر و واژه یا چیدمان چند نت و صوت و نغمه به عنوان قطعه ای موسیقی یا تابلوی نقاشی و یا شعری متفاو«ط» یاد نمی کند. بلکه آن را به گونه ای از ژانرهای مرتبط با سبک‌ها و سیاق‌های مبتنی بر کلانمایه های نظری و قوالب هدفمند برگزیده و مسائل و انگاره های خود را منعکس می سازد.

و اما مجموعه « تو» اثریست از ندا مولاوردی شاعر و عکاس قزوینی که چندی پیش توسط نشر ایجاز به چاپ رسید. این اثر شامل ۴۸ قطعه شعر واره در ۵۸ صفحه با نوشته هایی موجز و اغلب کوتاه و آزاد که بیشتر از حسامیزی و درونمایه غنایی از چشم اندازی دلنشین برخوردار بوده و به‌خصوص بخشی از آنها علاوه بر صمیمانگی و سرشت عاطفی غالب در روایت و همچنین پردازشی نسبتا متفاوت در تلفیق و ترکیب و چیدمان، آثار قابل تاملی می توانند قلمدادشود.

بدین مفهوم که مولف- شاعر با انتخاب برخی از مصرع ها و بیتهایی از سروده های خود و به کارگیری آنها بر پیشانی صفحات دلنوشته هایش، پنداری تابلوهایی را ترسیم کرده که گاهی حتی جذابیت و زیبایی قاب‌های آن از تصاویر و مناظر درونشان دلپذیرترند.

تلفیقی که علی رغم اشاره بی شائبه و بی ریای ندا مولاوردی در مقدمه (به عنوان دلچکیده) منجر به تعادل فرمی و محتوایی برخی آثار شده و در نهایت جدای از فرایند، مخاطب را با برآیندی شاعرانه، نزدیک و همسو می کند.

گفتنی است؛ آئین رونمایی این کتاب، به تازگی در تهران سالن نگارستان شهر با حضور استاد محمدعلی بهمنی، امیر ارجینی، صابر قدیمی، امید صباغ نو و سید محمد بهره بردار برگزار شد.

در این مراسم سعید عاشقی، حجت اشرف زاده و جعفر عزیزپیرامون وجوهی از این مجموعه مطالبی بیان کردند.

*** قطعه ای از مجموعه « تو « اثر ندا مولاوردی:**

چاره کردم ندیدنت را
استاد مسلمی شده ام
در هنرهای تجسمی

گپ

در کوچه پس کوچه های محله تهران قدیم قزوین به دنبال خانه اش می گردیم و بالاخره در انتهای کوچه آتشگر پیدایش می کنیم. از راهروی نسبتا باریک طولانی می گذریم، حیاط قدیمی زیبایی را با حوضی در میانش از نظر می گذرانیم. ما را به سمت اتاق کارش هدایت می کند. حدود ۶ سال پیش با استادانم حسن لطفی و محمد ساربان یکبار به دیدارش آمده بودیم و برای همین کتابخانه اش که بزرگتر بود و با کتاب های بیشتر، در خاطرم مانده است. نگاه متعجبم را که می خواند می نشیند و سفره دلش را می گشاید. رضا صمدیها، محقق و نویسنده، سالهاست در حوزه تحقیق و نگارش فعالیت می کند و چندین کتاب از جمله «زهد مجسم»، «از فرش تا عرش» ، «طبیب گمنام» ، «از بلدیه تا شهرداری» ، «مظلوم بینوایان» و... را به چاپ رسانده است. می گوید در قدیم باغدار بوده و بعد از فوت پدرش در سال ۴۲ و سپس فوت برادر بزرگترش در سال۵۶، بار هزینه های زندگی مادر و پنج برادر و خواهر به عهده او گذاشته شده و مجبور بوده هم کار کند و هم درس بخواند.

صمدیها : از همان اوایل کودکی به هرآن چه مربوط به گذشته می شد، مانند افراد سالمند یا آثار باستانی علاقه داشتم و مخصوصا همیشه درباره گذشتگان قزوینی کنجکاو بودم.علاقه زیادی به کتاب داشتم و پول هایم را جمع می کردم تا بتوانم کتاب بخرم. اوایل انقلاب بود که بعد از چندین مسافرت و دیدن کتاب هایی که درباره شهرها و بزرگان شان بود، دلم سوخت که چرا این کتابها در قزوین نیست و حس کردم باید کاری کنم.

گل‌اندام صفری

گفت وگو با رضا صمدیها، پژوهشگر و نویسنده قزوینی؛

تا آخرین نفس برای شهرم می نویسم

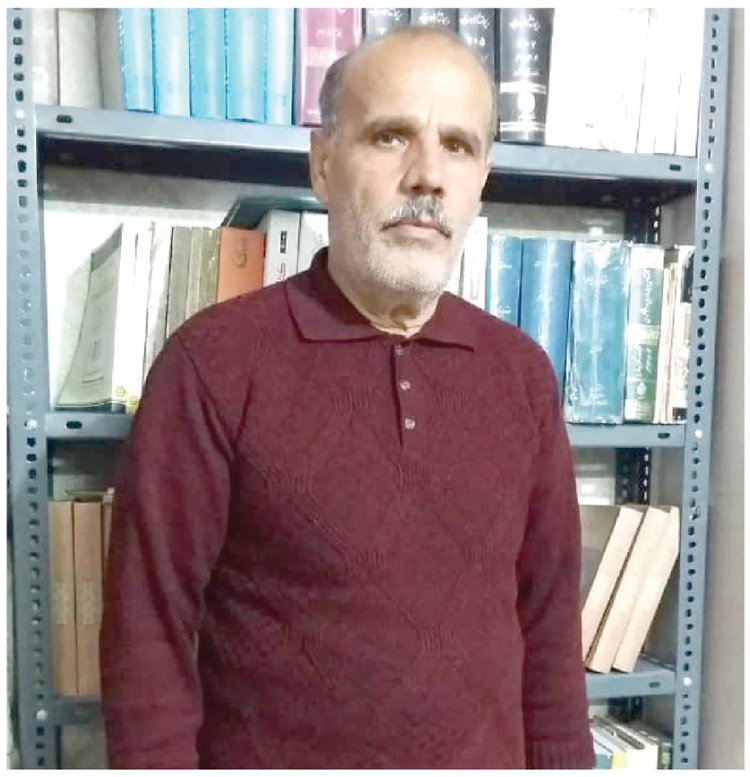

● **کجا و چگونه به طور جدی شروع به نوشتن کتاب کردید؟**

سال ۵۹ به طور اتفاقی در صحن امامزاده حسین(ع) استاد مرحوم محمود خیری را دیدم که ایشان ۱۵ جلد کتاب از جمله «سخن وران قزوین» را نوشته بود و خطاط بزرگ و چیره دستی هم بود؛ اما زیاد در بین مردم شناخته شده نبود. به منزل شان رفتم و تا به حال آنقدر کتاب را یکجا ندیده بودم. ایشان راه و روش تحقیق و نوشتن را به من یاد دادند و پیشنهاد کردند با نشریات همکاری کنم. من اولین مقاله ام را در ستونی با عنوان چهره های ناشناخته درباره خود استاد خیری نوشتم و چاپ شد. بعد از آن به همکاری با نشریات مختلف مانند ولایت قزوین،؛نسیم سحر، طلوع، حدیث و مینودر ادامه دادم و همچنین از راهنمایی‌های اساتیدی مانند ناصر تکمیل همایون، دکتر قاسم انصاری و امیر عاملی بهره گرفتم.

● **اولین کتاب تان را چه سالی و با چه موضوعی چاپ کردید؟**

اولین کتابم درسال ۷۸ با عنوان «زهد مجسم» درباره آقا سید موسی زرآبادی به چاپ رسید. بعد از آن کتاب دیگرم با عنوان «اصحاب دانایی» درباره آقا سید جمال رضوی چاپ شد.

● **شنیده ام تحقیق در مورد کتاب «از بلدیه تا شهرداری» چند سال طول کشید. درباره آن برایمان بگویید.**

بله تحقیق و پژوهش این کتاب بسیار سخت بود و ۱۰ سال به طول انجامید! آن زمان من در کارخانه هادی برق کار می کردم و به درخواست شهرداری قزوین یک سال ماموریت گرفتم؛ اما آن یک سال به ۱۰ سال تحقیق کشید و مجبور شدم برای یافتن اسناد و مدارک درباره شهرداران قزوین به ۱۸ شهر ایران سفر کنم. بالاخره این کتاب چاپ شد و مورد استقبال زیادی قرار گرفت و حتی جایزه کتاب سال را نیز دریافت کردم.

● **و بعد از آن؟**

کار پژوهش و نوشتن را با علاقه ادامه دادم و کتاب های بعدی چاپ شد تا امروز که درباره مناطق مختلف قزوین مانند ضیا آباد، نرجه و.... کتاب چاپ کرده ام و مشغول نگارش درباره بقیه شهرستان های قزوین هستم.

● **تحقیق کار سخت و طاقت فرسایی ست. چه چیزی شما را مشتاق می کند ادامه دهید؟**

اولا من احساس رسالت می کنم، به خاطر همین با وجود سختی های زندگی کار ثبت و نوشتن را کنار نگذاشته‌ام. دوم اینکه وقتی در خلال تحقیق به کشف تازه، یک سند جدید یا یک عکس نایاب می‌رسم احساس شعف فراوان می کنم. احساس می کنم به یک چیز مرده و فراموش شده حیات دوباره بخشیده ام و همین به من انگیزه می دهد ادامه دهم. گاهی پیش آمده در گرما و سرما برای یافتن یک عکس به شهری دور سفر کرده ام. این، سخت اما لذت بخش است.

● **چه سختی ها یا موانعی در مسیر این فعالیت مهم و سخت تان شما را آزرده خاطر می کند؟**

از کار زیاد خسته نمی شوم؛ اما بی مهری ها و گاهی بی عدالتی‌ها مرا بسیار می آزارد. بودجه فرهنگی استان یا کم است یا اگر هست آن طور که باید استفاده نمی شود؛ در حالی که آثار، شخصیت ها، آداب و رسوم و...در استان مانند گنجینه ای است که باید حفظ شود. مسئولین استان بارها به من قول همکاری و حمایت داده اند؛ اما اتفاقی نیفتاده و حمایت نشده ام. تا آنجا که مجبور شدم ۴ هزار جلد از کتاب هایم که خیلی از آنها مرجع و نفیس بودند برای امرار معاش بفروشم. این اتفاق بسیار برایم سخت بود؛ اما چاره ای نداشتم. در شهر ما متاسفانه از محقق و نویسنده حمایت نمی شود.

● **-خانواده چطور؟ آنها در کنار شما تشویق تان می کنند؟**

قبلا خیلی حمایت می کردند و خوشحال بودند؛ اما بعد از سال‌ها وقتی دیدند به اندازه زحمتم نتیجه نمی گیرم آنها هم دیگر زیاد مشوق نیستند.

● **با این اوصاف برنامه تان برای آینده چیست؟**

پنج کتاب در دست چاپ دارم که اگر اتفاق خوبی بیفتد و حامی پیدا شود آن هارا به چاپ می رسانم. کتابهایی مانند جلد دوم و سوم کتاب فرزانگان علم و سخن قزوین، مشاهیر الموت، تاریخ خرمدشت

● **سخنی، حرفی، کلامی اگر دارید می شنویم.**

نیاز است که اهالی فرهنگ قزوین به موضوع چاپ کتاب در زمینه های فرهنگی بیشتر توجه کنند. در این مسیر یاریگر من افرادی مانند محمد درافشانی و لطف اله سیاهکالی مرادی بوده اند، در استان ما پتانسیل زیادی وجود دارد؛ اما حیف که رو به فراموشی هستند و ثبت نشده اند. به شهرم علاقه دارم و تا نفسم در سینه دارم کار می کنم. سبقه تاریخی و فرهنگی قزوین از خیلی از شهرهای ایران بیشتر است؛ اما در حوزه نشر کتاب کمتر از شهرهای دیگر کار شده و این مهم باید مورد توجه قرار گیرد که امیدوارم این اتفاق بیفتد.

تئاتر شهر

مکتب رضا محمدی

دکتر سیدعلی شهروزی*

این مقاله را با عنوان شغلی ام در انجمن نمایش قزوین که با ابلاغ مرحوم احمد میرفخرایی؛رییس وقت انجمن نمایش قزوین به عنوان مسئول تایید نمایشنامه تعیین و فعالیت می کرده و امضا کردم. به عنوان یک هنرجوی تئاتر و به عنوان یک دانشجوی حرفه ای که همه عمر خود را در تحصیل و تدریس گذرانده است، با دقت تمام می گویم که رضا محمدی دربین صدها معلمی که من در طی تحصیلم در مدارس پزشکی، هنر،زبان،مدیریت و حقوق از آن ها بهره برده ام، ممتاز و سرتر بود. رضا محمدی از جنس جهان عالی و ایده آلی بود که با اتکا به بیش از نیم قرن مطالعه مداوم در کتاب و طبیعت آینده انسان را رقم می زد. این مطالعه مداوم و زندگی پاک و سلوک عارفانه ای که رضا محمدی داشت، او را تا حد یک قدیس بالا برده بود. رضا انسانی بزرگ ولی وارسته و البته بی نیاز بود که چون خورشید در زندگی دوستان،خانواده ،شاگردان و همه کسانی که در اطراف او می زیستند،می تابید. اینک که رضا نیست می خواهم در کمال باور و اعتقاد بگویم که علی رغم اینکه رضا دیگر باز نخواهد گشت و شاید تا مدتی کسی جای رضای زندگی ما را که دوستداران او بودیم، نگیرد، مکتب رضا محمدی متولد شده است. این را به دلیل مشکل و نقیصه ای می گویم که رضا داشت. رضا در این چند دهه آخر عمر ظاهرا از تدریس،از تولید هنر و از نوشتن سر باز می زد.

این موضوع بارها موجب بحث های مداوم ما شاگردانش با او بود که می خواستیم آثار و اندیشه های این مرد راستین هنر و هنرمند آینده بین حفظ شود رضا حتی در دهه های اخیر هر چند سال آثار خودش را با نابلوری تمام از بین می برد، کاری که از رضای انسان بعید بود. من نیز اقرار می کنم

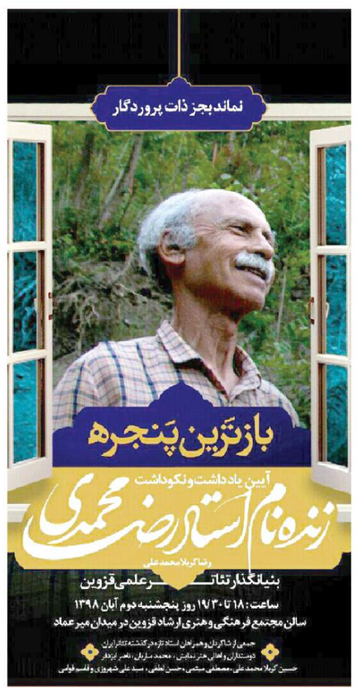

که به خاطر ایراد اخیری که بر رضا وارد بود، با او بارها مناقشه کرده ام؛ اما این مناقشه بعد از مرگ را در همان چندروز نخستین بعد از مرگ و باز به نفع رضا خاتمه یافت.. وقتی من و بسیاری دیگر بعد از مرگ محمدی دور هم جمع شدیم و بسیار در مورد او سخن گفتیم و نوشتیم ، دیدم که در ذهن همه ما یک رضا محمدی وجود دارد. او بر اندیشه و رفتار همه ما دوستان و دوستدارانش یک اثر عمدتا عالی و متعالی و انسانی گذاشته بود. همه ما با وجود تفاوت های شغلی مختلف و با اندیشه های گاها مخالف، یک جور درباره را فکر می کردیم و او به طور واحد در زندگی و زمانه ما نقش بسته بود.

من وقتی به وقایع چند هفته بعد از مرگ رضا و مرور رفتار حلقه های نزدیک اطرافیان او خوب نگریستم مطمئن شدم که مکتب هنری رضا محمدی متولد شده است. شرح این محمل بماند برای بعد.

*** کارشناس ادبیات نمایشی**

گذر و منظر

طرح: خوابگرد

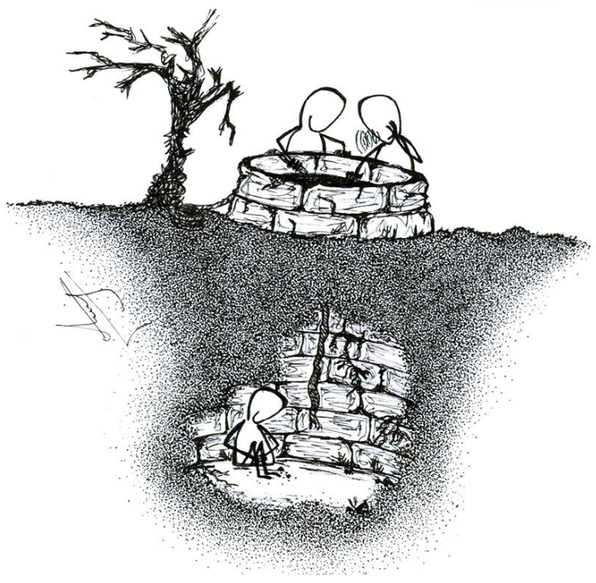

جارچی

● سومین نشست انتخاب نمایندگان و تشکیل کانون نقاشان به منظور هم‌اندیشی و انتخاب اعضای اصلی «شورای کانون نقاشان» برگزار شد و در آن محمد اسدی، مجتبی کاظم لو، جمال بابایی، سمانه گروسی، شیرین مشروطه و فاطمه حاجی کریمی به عنوان اعضای شورای کانون نقاشان انجمن هنرهای تجسمی انتخاب شدند.

● هیات داوران بیست و یکمین جشنواره تئاتر استان قزوین متشکل از اردشیر صالح پور، مهرداد کوروش نیا، مهدی روشن روان برگزیدگان جشنواره در بخشهای مختلف را اعلام کردند. در بخش پوستر و بروشور فرهاد صفری برای نمایش خانه، در بخش بازیگری رتبه اول به سحر آغاسی، آزاده کرم بخش و منصور صوفی تعلق گرفت. همچنین رتبه اول نمایشنامه نویسی از آن نوید ایزدیار برای نمایشنامه خوابگرد و رتبه اول کارگردانی به امیر کلهری پور برای نمایش خوابگرد شد.

● مراسم پایانی کتاب سال قزوین با حضور محمدحسین اسماعیلی مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان، بیدخام مدیرکل امور اجتماعی و فرهنگی استانداری، ربیعی مدیرکل امور بانوان استانداری، محمدبیگی مدیرکل کتابخانه های عمومی استان و سایر مسئولین فرهنگی و هنری و علاقه‌مندان در سالن مولانای مجتمع فرهنگی هنری قزوین برگزار و در آن از نشان دبیرسیاقی رونمایی شد. نشان دبیرسیاقی سال آینده در دو بخش استانی انتخاب کتاب سال قزوین و کتاب های حوزه قزوین شناسی و یک بخش ملی با رویکرد زبان و ادبیات فارسی برگزار خواهد شد.

یک اثر یک تجربه

«راه»ی برای بی راهی!

م. ح. سلیمانی

۳۴ سال پیش، درست همین روزها در سنه یک هزار و ۳۶۴ خورشیدی، انجمن سینمای جوانان با مسئولیت بهروز طاهری در قزوین پا گرفت. با انتشار اطلاعیه اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و فراخوان علاقه مندان به فراگیری فیلمسازی، شماری از جوانان شیفته «فیلم» و «سینما» پا به میدان گذاشتند و از میان آنان، جمعی پس از مصاحبه حضوری به نخستین دوره انجمن سینمای جوانان قزوین که در آمفی تئاتر کوچک کتابخانه عارف قزوینی برگزار می شد؛ راه یافتند و در دو ترم آموزشی که تا بهار سال بعد ادامه یافت، با اصول و قواعد اولیه فیلمسازی آشنا شدند.

مرتضی متولی، حسن لطفی، مجید نورالله پور، محمد مسعودنیا، ناصر جهان تیغ، محمد (داود) شفیع خانی، ذبیح اله رحمانی، مریم اعتماد زاده، افسانه جبرییل زاده کارگر، علی رحمانی و... از جمله هنرجویان نخستین دوره انجمن بودند که در پایان آن ترم با تشکیل چندین گروه، فیلم های کوتاهی را با دوربین های ۸ میلیمتری به عنوان پایان نامه ساختند؛ از جمله مرتضی متولی که «خودکار ساعتی» را ساخت و من مسئولیت فیلمبرداری آن فیلم را برعهده داشتم.

در پایان آن دوره، من هم براساس فیلمنامه دوستی از اعضای انجمن، طرح تهیه فیلمی بنام «راه» را ارائه دادم که مورد موافقت قرار گرفت و بنا شد با همراهی آن دوست و تعدادی دیگر از بچه های انجمن ساخته شود. تغییرات اعمال شده به هنگام دکوپاژ فیلمنامه مورد خوشایند نویسنده قرار نگرفت و با وجود آفیش و تدارک انجام شده برای کلید زدن کار، او کنار کشید و عملا من ماندم و دکوپاژی که بیش از آنکه به فیلمنامه اولیه وفادار باشد با خروج از داستانی واقعگرا، سیمایی «فرا واقعگرا» یافته بود!

«راه» که دغدغه ذهنی من ۱۹ساله آن سالها بود ساخته شد؛ اما یکسال بعد و آن هم روزهایی که در زاهدان بودم و بار تنهایی در غربت را نیز بر دوش داشتم. فیلمی ۵ دقیقه ای که با برخورد ابرها و بسته شدن کرکره مغازه ها آغاز می شد و یافتن «راه»ی در بی راهی را در سکوت شهری که چراغ های راهنمایی اش یکسره قرمز بود و نبض زندگی در آن به شماره افتاده بود، جستجو می کرد.

دوربین به سان انسانی غوطه ور در اندیشه های فلسفی، حیران در شهری که جز سکوت و سکون، نشانی از حرکت و پویایی نداشت به حرکت در می آمد و به وادی خشک و تهی شده از آبادی می رسید... این اما پایان باورهای ذهنی ام نبود که «راه» در فرجام این «بی راهی»، خود می نمود و بار دیگر در تکاپوی ابرهای تیره و بارش باران، حرکت و جوشش و آبادی و زندگی را نوید می‌داد!

«راه» را گرچه به تنهایی ساختم و آن را در تجربه ای فراموش نشدنی در شب های شرجی چابهار مونتاژ کردم، اما امروز پس از سه دهه، براین باورم که هیچ راهی ساخته نمی شود و هیچ کوششی برای پویایی اجتماعی و تغییر فرهنگی فرجام نمی یابد، مگر به اتفاق و حرکت جمعی!

امروز در سایه همین حرکت جمعی در قالب انجمن سینمای جوانان است که قزوین، فیلمسازان بسیاری را به خود می بیند؛ فیلمسازانی که اندیشه های خود را فراتر از آن روزها که انجمن شکل گرفت، در حوزه «سینمای اندیشه ورز» به جشنواره های گونه گون بین المللی رسانیده اند و در اکران باورهای تجربی شان در جای جای این کره خاکی، «راه»ی ماندگار را ترسیم کرده اند!